جلسه 731

دوشنبه 28/01/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این اشکال بود که تحریف در قرآن که طبق روایات مستفیضه وفیها روایات صحاح ثابت شده مانع احراز ظهور آیات قرآن است، ولذا به آیات قرآن نمی شود استدلال کرد.

در جواب از این اشکال ما عرض کردیم احتمال تحریف به زیاده که قطعا وجود ندارد در قرآن به تسالم مسلمین. تحریف به نقیصه هم ولو حشویه عامه قائل شده اند طبق بیان مرحوم طبرسی در مجمع البیان و برخی از علماء شیعه هم قائل شده اند، لکن خلاف مشهور هست و خلاف قطع عقلائی هست.

مرحوم شیخ صدوق در اعتقادات فرموده است که: نسب الینا أنّا نقول إنّ القرآن اکثر مما بین الدفتین، ومن نسب الینا ذلک فهو کاذب و ما ورد مما یدل علی النقصان فهو من نقصان الوحی الذی لیس بقرآن. ایشان فرموده است که کسی که به ما نسبت بدهد که ما معتقدیم قرآن اکثر بوده است از این مصحف موجود، او کاذب هست. خود این تعبیر نشان می دهد که معظم علماء شیعه منکر تحریف به نقیصه بوده اند.

بعد ایشان فرموده است روایاتی که ما داریم که از آنها استشمام نقیصه می شود در قرآن، اینها نقیصه وحی است نه نقیصه قرآن. یعنی هنگام وحی به پیامبر یک کلمه زائده ای مثل بلغ ما انزل الیک فی علیّ این فی علیّ نازل شد ولی پیامبر مأمور نبود این را در قرآن قرار بدهد. وحی اعم است از قرآن. احادیث قدسیه وحی هستند اما قرآن نیستند. برخی از احکام شرعیه به وسیله وحی به پیامبر ابلاغ شده است، مثل اینکه إن الله فرض الصلاة رکعتین رکعتین در هیچ کجای قرآن این نیامده است، خب این توسط وحی به پیامبر ابلاغ شده است، اما در قرآن نیامده است. وحی به پیامبر دو گونه بوده است: یکی اینکه پیامبر آن را در قرآن قرار بدهد ویکی اینکه مجرد وحی باشد که در قرآن ثبت نشود. و این روایاتی که دال بر این است که آیه اینگونه بوده است که مثلا فی علیّ، این مربوط به وحی است والا قرآن نقیصه ندارد.

این بیان مرحوم شیخ صدوق هست در کتاب اعتقادات.

سید مرتضی ره هم در مسائل طرابلسیات دارد که: علم به صحت نقل قرآن مثل علم به بلدان و حوادث کبار و کتب مشهوره و اشعار مسطوره عرب هست. اشعار مسطوره معروفه عرب را اهمیت می دادند و حفظ می کردند. قرآن که از آنها که کمتر نبود، إن العنایة اشتدت والدواعی توفرت علی نقله. بعد می فرماید: إنّ القرآن علی عهد رسول الله کان مجموعا مؤلفا علی ما هو علیه الان، حتی إن جماعة من الصحابة مثل عبدالله بن مسعود و ابیّ بن کعب و غیرهما ختموا القرآن علی النبی عدة ختمات، و من خالف فی ذلک من الامامیة والحشویة لایعتد بخلافهم.

و واقعا این مسأله مهمی است که ما در زمان پیامبر چقدر حفظه قرآن داشتیم که اینها حدودا در جنگ یمامه 400 نفرشان کشته شدند، در معونه 70 نفرشان کشته شده اند، آنوقت قرآنی که اینقدر حفظه داشته اینقدر کشته داده است این نشانه اهتمام مردم به حفظ آیات قرآن بوده است. و این عملا امکان تحریف در آن نخواهد بود.

واینکه گفته اند ابوبکر جمع کرد قرآن را یا عثمان جمع کرد قرآن را، اینها بخاطر کثرت اختلاف قراءات و اختلاف در ترتیب سور بود، مثلا سوره برائت در کنار سوره انفال نبود، بعد اینها را در کنار هم قرار دادند شد جزء سور طوال. این مقدار اختلاف پیش آمده است. اما اینکه تحریف به نقیصه را کسی احتمال بدهد این خلاف وجدان عقلائی وعقلی است. چرا؟ برای اینکه زمان پیامبر که نمی شود قرآن تحریف بشود، می شود زمان خلفاء. اگر می گوئید زمان عثمان تحریف شد و عثمان تحریف کرد قرآن را، عثمان اتهام های زیادی داشت و مسلمین علیه او شورش کردند و او را کشتند، ودر بین این اتهامها هیچ کس عثمان را متهم نکرد به تحریف قرآن. ابوذر که دشمن سرسخت عثمان بود هیچ متهم نکرد عثمان را به تحریف قرآن، بلکه اشکال های دیگری می کرد به عثمان، می گفت چرا برخلاف سنت پیامبر عمل می کنی؟ چرا اموال مسلمین را به خویشاوندان خودت می دهی؟ اگر تحریفی در زمان عثمان رخ داده بود ابوذری که إنک غصبت لله فارج من غضبت له إن القوم خافوک علی دنیاهم و انت خفتهم علی دینک، همچنین انسانی در برابر این جرم بزرگ سکوت می کند؟

اگر می گوئید این تحریف به نقیصه در زمان ابوبکر و عمر بوده، آنها نسبت به غیر آیات مربوط به ولایت که داعی نداشتند بر تحریف عمدی. تحریف از روی جهل و نسیان هم که عرض کردیم خلاف آن وجود اهتمام به حفظ قرآن هست، آن هم که محتمل نیست. تحریف عمدی در غیر آیاتی که مربوط به ولایت امیرالمؤمنین است که محتمل نیست بیایند خودشان را بدنام کنند؟ به چه انگیزه ای؟ در آیه متعه هم کسی نسبت نداد که عمر تحریف کرده آیه متعه را. الی اجل مسمی اختلاف نقل دارد، در قرائت ابن عباس و ابن مسعود الی اجل مسمی است در بقیه قرائتها نیست، کسی نگفته است که عمر این آیه را تحریف کرده است.

با ابوبکر احتجاج های مختلفی شد، حالا راجع به همان آیاتی که مربوط به ولایت است که این همه روایت داشتیم که فی علیّ در قرآن بود، بلغ ما انزل الیک فی علیّ وامثال آن، خب شما ببینید حضرت صدیقه طاهره اوائل خلافت ابی بکر خطبه خواند راجع به فدک سخن گفت اما یک کلمه راجع به تحریف قرآن نگفت. اصحاب و یاران پیامبر و یاران امیرالمؤمنین آمدند با ابی بکر احتجاج کردند احتجاجشان موجود است مطالب مختلفی را گفتند یک کلمه نگفتند که تو تحریف قرآن کردی. آیا نمی شد حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها اگر قرآن تحریف شده بود بگوید شما قرآن را تحریف کردید، واگر تحریف نشده بود خب آن آیات غیر محرفه را بخواند و مشکل را حل کند؟ اینکه می شد. این همه از غصب خلافت سخن گفتن از غصب فدک سخن گفتن، خب اگر یک آیه ای که تحریف نشده و نام علی علیه السلام برده شده خوانده می شد مشکل حل می شد دیگر. چرا حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها این کار را نکرد؟ اگر تحریف نشده بود می گوئید روزهای اول بود تحریف نشده بود خب بخواند حضرت این آیات غیر محرفه را. یک انسان عادی به فکرش می رسد که بهترین راه این است که قرآن را که مورد اتفاق بین عامه و خاصه است اگر آیاتی است که اسم علی برده شده و ولایت علی علیه السلام به نص وبا اسم مطرح شده آن را بخواند. ولی نه امیرالمؤمنین در احتجاجش از این نامی می برد و نه صدیقه طاهره در خطبه اش و در سخنانش با خلفاء اشاره ای به این مطلب می کند، ونه یاران امیرالمؤمنین که نشستند وبا ابوبکر احتجاج کردند. یا خود امیرالمؤمنین علیه السلام چهار سال و شش ماه حدودا خلافت ظاهریه داشت حطبه شقشقیه هم خواند و دیگر چیزی نماند که حضرت به آن سه نفر بار نکند و رسوایشان نکند، اگر واقعا جرمی به این بزرگی که آیات قرآن را عمدا تحریف کرده اند که مفاد این روایات هست، روایات ما مفادش این است که عمدا قرآن را تحریف کردند فی علیّ حذف شد، سهوی که نبود، از این جرم بزرگ را امیرالمؤمنین سکوت می کند؟ طبق آنچه در تاریخ هست در زمان خلافت امیرالمؤمنین از اسامه و تعدای از افرادی که در مجلس بودند سؤال کرد فرمود شهادت بدهید آیا نشنیدید که پیامبر راجع به من در غدیر خم چه فرمود؟ آنها گفتند ما یادمان نیست. یک بار نفرمود آیه قرآن راجع به من نازل شده و اسم من در قرآن بوده است. خیلی از مسلمانهایی که در زمان امیرالمؤمنین بودند در زمان پیامبر هم بودند. سی سال نشده بود از زمان رحلت پیامبر، اگر بنا بود در آیات قرآن نام علی بوده آنها می گفتند.

انسان اگر بدون حب و بغض فکر کند یک درصد هم احتمال عقلائی نمی دهد که نام علی در قرآن برده شده باشد و اینها تحریف شده باشد.

علاوه که در خود روایات تحریف هم تعارض هست. مثلا آن روایتی که می گفت وکذلک جعلناکم ائمة وسطا، اتفاقا ما روایت صحیحه داریم که امام فرمود عن قول الله عزوجل وکذلک جعلناکم امة وسطا، بعد فرمود نحن الامة الوسطی و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه. کافی ج1 ص 466.

علاوه روایتی داریم در کافی که امام علیه باقر علیه السلام در رساله ای به سعد الخیر فرمود: و کان من نبذهم الکتاب أن اقاموا حروفه و حرّفوا حدوده. خود همین یعنی عدم تحریف.

پس روایات معتبره را یا باید توجیه کنیم که نزلت یعنی نزلت فی الوحی لا فی القرآن، یا نزلت به معنای این است که معنای آیه این است که نزلت یعنی نزول حقیقی و معنوی آیه اینطور بود.

وعلاوه این روایت و اشباه این روایتی که می خوانید اینها مخالف قطع وجدانی هست به اینکه اصلا امکان وقوع تحریف نبوده چون اگر تحریف واقع می شد بالاخره در بین این احتجاج هایی که عرض کردیم مطرح می شد که به این آیاتی که نام ائمه علیهم السلام و امیر المؤمنین علیه السلام برده شده احتجاج می کردند، یا احتجاج می کردند شما قرآن را تحریف کردید در حالی که هیچکدام از اینها نیست.

واگر هم برخی از این روایات را ما نتوانیم توجیه عرفی کنیم غیر از اینکه مخالف قطع وجدانی است که توضیح دادم مخالف کتاب الله هم هست. إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون.

ممکن است کسی بگوید این آیه هم احتمال تحریف به نقیصه شده باشد؟ می گوئیم برفرض همچنین احتمالی بدهید، ولی ائمه اطهار علیهم السلام فرمودند تمسک بکنید به قرآن، پیامبر فرمود تمسک کنید به قرآن ما إن تمسکتم بهما فلن تضلوا بعدی ابدا، اگر قرآن تحریف می شد که پیامبر تحریف قرآن را می دانست، یا ائمه علیهم السلام که گفتند عرض کنید احادیث ما را بر قرآن، معلوم می شود این قرآنی که هست معتبر است. لو فرض نقیصه ای هم در قرآن باشد ولی از روایات عرض احادیث بر قرآن و حدیث ثقلین که به ما فرمود تمسک کنید به قرآن، می فهمیم قرآن معتبر است. وقتی قرآن معتبر بود یعنی اگر هم نقیصه ای بوده مخل به معنای قرآن نبوده است، والا ائمه علیهم السلام امر نمی کردند به عرض احادیث بر کتاب در حالی که تحریف شده به نحوی که معنایش عوض شده است. پس این آیه برای ما معتبر است طبق روایات عرض بر کتاب، و یقینا مراد از ذکر در این آیه قرآن است. اینکه دنبال بهانه تراشی بودند و ذکر را به معنای رسول گرفتند، خب اول آیه می گوید وقالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر إنک لمجنون لو ما تأتینا بالملائکة ... تا اینجا می رسد که إنا نحن نزلنا الذکر وإنا له لحافظون، خب یا ایها الذی نزل علیه الذکر یعنی قرآن، این هم در کنار همان آیه می فرماید إنا نحن نزلنا الذکر، علاوه اگر ذکر به معنای رسول بود که انزال و تنزیل در موردش بکار نمی رفت، او باید می گفت ارسلنا رسولا، انزلنا رسولا که بچه هم نمی گوید، مگر رسول انزال شدنی است؟ پس این ذکر یقینا قرآن است.

اینکه بگوئید در آیه دیگر دارد که: انزلنا الیکم ذکرا رسولا یتلو علیکم آیات الله مبینات، خب او هم بعید نیست که انزلنا الیکم ذکرا رسولا عطف باشد، با تقدیر اداة عطف، انزلنا الیکم ذکرا، رسولا هم می شود ارسال رسول.

برفرض آنجا با قرینه استعمال شده در رسول و عطف بیان و بدل باشد، چه ربطی دارد به آیه انا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون که قبلش می گوید یا ایها الذی نزل علیه الذکر إنک لمجنون که مسلم مراد قرآن است، علاوه بر اینکه تنزیل قرینه است که مراد قرآن است.

و این حرفها که می گویند مراد این است که قرآن پیش امام زمان سلام الله علیه حفظ شده، این حرف سخیف را آدم می زند؟ اگر اینجور است پس قرآن در لوح محفوظ هم حفظ شده، پیش خدا هم حفظ شده، این هم شد حفظ؟ إنا لخ لحافظون حفظ متناسب با شأن قرآن را می گوید، نه اینکه قرآن در سینه امام زمان محفوظ است در لوح محفوظ هم هست جبرئیل امین هم خبر دارد. این شد حفظ؟

بله ممکن است کسی بیاید بگوید مراد این است که حفظ شده است از اندراس، حالا چند آیه کم بشود مهم نیست، بالاخره قرآن مندرس که نشده است، دین اسلام جاودان هست، خدا اراده کرده که دینش را حفظ کند والله متم نوره ولو کره الکافرون ولو کره المشرکون. انا له لحافظون هم یعنی ما حفظ می کنیم قرآن را از اندراس ونابودی، اما حالا تحریف بشود این مقدار منافات با حفظ ندارد.

جواب این مطلب این است که: ما حرفمان این نیست که إنا له لحافظون صریح است در نفی تحریف. نه ما این را ظاهر می دانیم در نفی تحریف، مخصوصا در نفی تحریف به نقیصه. چون ممکن است بگوئید له لحافظون من الزیادة یا له لحافظون من الاندارس، اطلاق این آیه اقتضاء می کند که حفظ بشود بقول مطلق. وقتی آیاتی از قرآن از بین می رود چه حفظی است؟ شما می گوئید من این ثروت تو را حفظ می کنم ولی موقعی که به او تحویل می دهی نصفش را غارت کرده اند، این حفظ است؟ بگوئی بله من مقصودم این است که حفظ می کنم از اینکه پول تقلبی هم بیاورند کنارش بگذارند، اما اگر کسی بیاید دزدی کند ببرد من حفظ نمی کنم، خب این خلاف اطلاق حفظ است. ما عرضمان این است که بعد از روایات عرض که ما فهمیدیم که این ظهورات کتاب حجت است ولو تحریف شده باشد با نقیصه اما این ظهورات بر ما حجت است، ظهور إنا له لحافظون هم بر ما حجت است و این نفی می کند تحریف را. البته این در حد ظهور است. واگر ما قرینه ای پیدا کنیم که بخواهد تقیید بزند این آیه را که ما بگوئیم تحریف به نقیصه شده، خب نمی شود گفت که اطلاق این آیه قابل تقیید نیست، اما این روایات ضعیفه ای که نقل می شود اینها صلاحیت تقیید این آیه را ندارد. این آیه ظهورش این است که ما حفظ می کنیم قرآن را مطلقا ولو از تحریف به نقیصه.

آیه دیگری هم هست که إنه لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید.

به این آیه هم آقای خوئی و بعضی از آقایان استدلال کرده اند بر نفی تحریف قرآن. گفته می شود که عزیز بودن قرآن یعنی اینکه قرآن رخنه پذیر نیست، یکی از انحاء رخنه این است که قرآن تحریف بشود.

البته ما در دلالت این آیه دوم مناقشه داریم. چون تحریف به نقیصه را عرفا نمی گویند اتاه الباطل، بلکه سقط شد بعض آیات. اگر یک آقایی کتابی داشت که برخی از بابهایش حذف شد نمی گویند اتاه الباطل من بین یدیه، بلکه نقص منه. کما اینکه یک سری روایات ما که از بین رفته نمی گویند أتی الباطل علی الاحادیث.

علاوه بر اینکه ممکن است مراد از قرآن نه این مصحف بین ایدینا باشد، که حالا این قرآن در یک جائی تحریف بشود این ربطی به این آیه دوم ندارد. این آیه دوم مفادش این است که قرآن کتابی نیست که باطل به آن راه پیدا کند، ذیلش هم دارد تنزیل من حکیم حمید، چون تنزیل از طرف حکیم حمید است لذ ا مطالبش مطالبی است که باطل در آن راه ندارد، یعنی همه اش حق است.

پس این دلالتی بر نفی تحریف نمی کند. ولی آیه اول دلالتش خوب است، واحتیاجی به آیه اول هم نیست، وحتی اگر آیه اول هم نبود باز احتمال تحریف در قرآن را نمی دهیم مگر در حد همان اختلاف قراءات، که قراءاتش هست.

اما اینکه سوره مزخرفی درست کرده اند به نام سوره ولایت که به گفتار هر عوامی می خورد الا خدا. یا اهل سنت دو تا سوره درست کرده اند بعضی هایشان می گویند در مصحف ابن عباس بوده و در مصحف ابیّ بن کعب بوده، این دو تا سوره را بخوانم واقعا انسان شرمش می آید:

سوره خلع: اللهم إنا نستعینک و نستغفرک و نثنی علیک لانکفرک و نخلع و نترک من یفجرک.

شما را به خدا نکفرک یا یفجرک اصلا از نظر ادبی درست است؟ درستش یکفر بک یا یفجر بک است. آن هم معنایش زشت است.

یا سوره حفد: اللهم ایاک نعبد و لک نصلی ونسجد و الیک نسعی و نحفد نرجوا رحمتک ونخشی عذابک إنّ عذابک بالکافرین ملحق. اتقان سیوطی نقل می کند.

ادامه بحث انشاءالله فردا.